اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم­الله الرحمن الرحيم

الحمدلله ربّ العالمين و صلّی الله علی سيدنا رسول­الله و آله الطيبين الطاهرين المعصومين و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعين اللهم وفقنا و جميع المشتغلين و ارحمنا برحمتک يا ارحم الرحيم.

عرض شد که ديشب که مواردی را متعرض شديم راجع به اين بحث سلسله تاريخی که ما در حديث اماميه بود هم به لحاظ تاريخی، به لحاظ جغرافيايي که توضيحاتی شد، عرض کرديم يکی از مواردی که منشأ شده الآن متن، متن به معنای شامل سند هم بشود با مشکلات رو به رو شده، احاديثی است که ما از عامه نقل کرديم يا حتی گاهی زيدی­ها يا ما از يدی­ها، انصافش من در اين کتاب تيسرالمطالب اگر نگاه بکنيد تقريباً همان اوائلش زياد هست عن سعد ابن عبدالله عن الصفار عن البرقی و عجيب اين است که اين احاديث الآن پيش ما موجود نيست نمی­دانم چطور در اختيار ابوطالب بوده از کتاب­هايي، اين يعنی اصولاً روايات ما سنخ رواياتی که ما داريم و پيش عامه هست، غالباً از ائمه شيعه است، مثل روايتی که زهری دارد از علی ابن الحسين مثلاً که در بخاری هم هست، در بخاری از زهری از علی ابن الحسين هست، در بخاری حديث امام باقر از جابر نيست در حج که مفصل­ترين روايت کتب اهل سنت در حج همين است امام صادق از پدرشان از جابر که حجة الوداع را توضيح می­دهد چطور در آمدی، حدود دو سه صفحه شايد باشد بخاری ندارد اما مسلم و ديگران دارند، خود بخاری نياورده نه، ما اين طور داريم و مقداری هم داريم که مثلاً ممکن است روات از عامه باشند از جعفر ابن محمد، اين­ها را هم ما در رجال پيدا کرديم مخصوصاً مرحوم شيخ طوسی عده­ای را که در اصحاب امام صادق آورده بعد در کتب عامه پيدا شد، و احتمالاً اصلاً آن­ها سنی باشند اصلاً شيعه هم نباشند، از همين رواتی که ايشان به اسم به اصطلاح رواتی از امام صادق به اصطلاح نقل می­کند، علی ای حال يک مجموعه­ای در اين جهت وجود دارد يعنی يک مجموعه در اين جهت، اين حالا من ايشان گفت صحبت بکنيم اين اگر بخواهيم من بايد تطبيقات، من در اين نسخه وسائل خودم عده­ای از موارد را استخراج، يک­جا ننوشتم که من بياورم الآن بخوانم اما عده­اش را من خودم استخراج کردم، که رواياتی که الآن صدوق نقل می­کند، در اين تصحيح تراثنا الرجالی دارد يک مقدارش،

س: آقای نجار

ج: آقای نجاری، در اين تصحيح تراثنا الرجالی ايشان می­آورد حديث را می­آورد بعد می­گويد بعد حديث را بعينه از مصادر عامه، چون ظاهراً خدا رحمتش کند ايشان خيلی اهل علم و فن و تحقيق اين جوری نبود اما تتبع زيادی داشت خيلی تتبع داشت انصافاً، قيافه­اش نمی­خورد ديده بوديد شما، خيلی انصافاً حالا ياد از ايشان بشود، مظلوم هم واقع شد، اين تصحيح تراثنا الرجالی حدود شش جلد است يکش را چاپ کرد، ديگر بعضی­ها سر و صدا کردند جلو چاپ بقيه­اش را گرفتند، شما فرموديد بنا چاپ بشود رفتيم آن­جا منزلشان،

س: بلی اين­ آقايي، بعض دوستان و اين­ها به جايي نرسيده تا حالا کتاب­هايشان

13: 3

شده ظاهراً يک دختر داشت فقط که آن، رفقاء رفتند سراغ کتاب­ها تا حالا به جای نرسيده،

ج: فکر می­کنم رفت بغداد، عراق بود همان­جا فوت کرد؟

س: فوت شد

ج: گفتند هم خيلی آلزايمر شديد گرفته بود، در خيابان می­نشستند نمی­دانست چه کار بکند؟ کجا برود؟ می­رفتند پيدايش می­کردند می­بردند، نمی­دانم حالا کتاب­هايش اين­جاست نوشته­هايش، شنيدم نوشته­های خطی زياد، خيلی به اسانيد اهل سنت وارد شده بود، انصافاً خيلی، و خيلی هم از اين جهت به اصطلاح همين متعارف علمی غربی­ها يعنی به جايي که بگويد هذا السند يا متن فيه کذا، مثلاً از صدوق می­آورد، من داريم تصحيح تراثنا، يادم رفت الآن يادم آمد، اگر يادم بود نگاه می­کردم مواردش را برای اين­که اين­جا بخوانيم، می­گويد روی الصدوق بعد ايشان همين حديث را به اسانيد متعدد از کتب سنی­ها می­آورد يعنی خود خواننده ملتفت می­شود تحريف واقع شده يعنی احتياج ندارد که ايشان تصريح بکند اين يک روشی است ديگر، آن متن را می­آورد متن و سند را بعد ايشان دو مرتبه از کتب اهل سنت روی فلان در فلان، روی فلان، متنی که می­آورد با سند، با اين سند و متن اشتباهاتش و تحريفاتش روشن می­شود، يکی از مواردش هم تصادفاً يک موردی است حالا نگاه کنيد، ابوزبير بياوريد عن جابر در معجم آقای خويي، ابوزبير عن جابر، به نظرم جلد بيست و يک باشد کلمه ابوزبير عن جابر، علی ای حال اين يک فصل مشبعی است يعنی است من بخواهم الآن در ذهنم، اگر مايل باشيد فردا شب اين کتاب را نگاه کنم از اين کتاب برايتان مواردش را بخوانم و در ذهنم نبود، هرچه ذهنم فکر کردم ديدم که بايد برگرديم به اين نسخه­های وسائل آنهايي که من تصحيحش کردم، ديگر ديدم حال من هم مساعد نبود نشد، اما اين زياد است يعنی صحبت يکی دو مورد نيست يک مواردی هم که آن­ها از مصادر ما نقل می­کنند اصلاً کلاً نه اين­که فقط از ائمه ما از مصادر ما نقل می­کند و يک عده­ای از ائمه ما نقل می­کنند، عده­ای هم ما از کتب­شان نقل می­کنيم، البته ايشان احتمال می­دهم به نظرم يک­جايي نوشته که مثلاً اين نسخه مثلاً خصال يا نسخه امالی صحيح نيست من فکر می­کنم نکته­اش اين نبوده، مرحوم صدوق رحمه الله عليه وقتی آدم نگاه می­کند از مشايخ مشهور اهل سنت نقل نمی­کند حالا يا اباء داشتند يا مناسب­شان نبوده، مثلاً زمان ايشان بزرگان اهل سنت محدثين بزرگ ايشان نقل نمی­کند، بيشتر می­بيند مثلاً يک عده يک آخوندی آن­جا بوده از سنی به اندازه اجازه اتصال پيدا بشود اتصالی، احتمالاً منشأ خطأ آن­جا بوده يعنی آن نسخه­ای که در اختيار ايشان قرار داشته، ابوزبير عن جابر آوردی،

س: اين روايتش در جامع الاحاديث را آوردم

ج: نه آقای خويي تعليقی دارد،

س: در اين معجم آقای خويي تعليق دارد

ج: ها! معجم بيست و يک به نظرم، ابوالزبير عن جابر، معجم آقای خويي بياوريد، خلاصه­اش اين است که اين طوری که ايشان نقل کرده حالا در حافظه من هست، ايشان نوشتند ابوالزبير درست نيست ابن الزبير است و هو ابوالحسن علی ابن محمد ابن زبير قرشی اين ابوزبير عن جابر را ايشان برداشتند تصحيحش کردند به ابن الزبير عن جابر، همين طور است ببين؟ من از اين تصحيح تراثنا الرجالی در ذهنم مانده، خودم به معجم آقای خويي مراجعه نکردم،

س: ابن الزبير را بزن،

س: ابن زبير عن چه؟ عمرة ابن زبير هست، در عمر ابن زبير و عامر ابن زبير

س: اصلاً بزن از زبير عن جابر،

ج: نه ابوزبير عن جابر

س: نه برای اين­که بياورد،

ج: ابوزبير عن جابر نيست اصلاً؟

س: آقای خويي نه حتی با الف و لام و بی الف و لام،

ج: نه ابوالزبير نه،

س: الزبير اصلاً الزبير خالی

ج: حالا جابر را بياوريد جابر تنها،

س: می­داني فاصله نمی­گذارد، ابوالزبير را با هم بدون فاصله بزن،

ج: يک عبارتی ايشان يادم رفته در کدام جلد معجم هست از معجم آقای خويي نوشته اين ابوالزبير صحيح نيست ثوابش ابن الزبير است، به نظرم چون بايد در جلد،

س: تتر نيست لا به لای بحث­ها

س: لا به لای بحث را دارم نگاه می­کنم،

س: ها! لا به لای بحث­ها

ج: نه به نظرم در جلد بيست و يک که عناوين کنی هست، يا بيست و دو که ابن است،

س: بلی

ج: بياوريد جلد بيست و يک، يا بيست و دو ابن الزبير مثلاً عن جابر، جابر تنها يا جابر ابن عبدالله هم بياوريد،

س: عنوانی که دادند در بيست و سه، گفته ابن الزبير روی عن جابر و روی عنه فلان تقدم بعنوان علی ابن محمد ابن زبير، اما نگفته اين ابوالزبير را تصحيح کرده به اين،

ج: ايشان می­گويد اين در اين روايت، حالا تقدم را می­خواهيد بياوريد روايت در، اين بايد کتب صدوق باشد شايد هم در تهذيب باشد، چون ايشان بيشتر کتب اربعه را دارند، ايشان نوشته اين علی ابن محمد ابن زبير است،

س:

41: 8

به مناسبت متعرض شده

ج: بلی بايد به تهذيب می­خورد،

س: بلی

ج: در کتب اربعه آنی که روايت اهل سنت را می­آورد تهذيب است کافی و فقيه خيلی کم می­آورند اما تهذيب زياد می­آورد، تهذيب هم در مباحثی که مثلاً فرض کنيد در ميراث و اين­ها و فضل ابن شاذان روايت دارد و رد بر می­کند بر عامه و طلاق عدی و اين جور چيزهايي که مثلاً فضل دارد نقل می­کند تهذيب عبارت فضل را می­آورد به اين جهت، روی عن که آقا؟ روی عنه که؟ بايد قاعدتاً در تهذيب باشد بعيد است از صدوق ايشان نقل بکند مگر استثناءً مثلاً

س: علی ابن محمد ابن زبير روی عن احمد ابن عمر ابن کيسوه

ج: نه، عن جابر

س: و روی عنه احمد ابن عبدون، و روی عن علی ابن الحسن و روی عنه ابن عبدون

ج: اين ابن الزبير پيش ما قرشی است از بزرگان است و طريق معروف اصحاب ما يعنی ابتداءً بغدادی­ها و بعد جای ديگر از کتب ابن فضال پسر، علی ابن حسن مراد ابن فضال پسر است، ابوالحسن علی ابن محمد ابن زبير و کان علواً فی الوقت، اين جزو علو اسناد داشت، مرحوم ابن عبدون در سال سه صد و چهل و هشت از ايشان حديث نقل می­کند و فيها مات، اين هم خيلی علو اسناد است بالاخره چون مرحوم نجاشی و مرحوم شيخ هردو از ابن عبدون نقل می­کند معلوم می­شود ايشان مثلاً خودش هم اوائل جوانی­اش بوده و در اواخر سن مرحوم ابن زبير بوده، ابن زبير توثيق رسمی ندارد، جز همين مشايخ اجازه و اين­ها و کان علواً فی الوقت هست که آقای خويي که استثناء نوشتند کان غلواً يعنی در دوران جوانی بوده، ايشان می­نويسد اين را چندبار در بقيه­اش هم آمده، ما در درس فقه از ايشان شنيده بوديم ايشان غلواً می­خواند يعنی در غليان جوانی بود، در شدت جوانی، اشتباه است علو فی الوقت، يعنی علو اسناد داشت عمرش به اصطلاح، خب ايشان مثلاً از ابن فضال شايد فاصله­اش با ابن فضال نزديک هفتاد سال بود ديگر، يک چيزی هفتاد،

س: فی الوقت می­سازد علواً فی الوقت،

ج: در آن زمان در آن تاريخ اگر کسی دنبال اسناد عالی بود به ايشان مراجعه می­کرد وقت يعنی در اين زمان، در زمان خودش اسناد عالی را از ايشان مطالبه می­کردند عرض کردم اين­ها يک مقدارش هم به خاطر اين­ بود که گاهی پدران­شان از وجوه علم بودند از بزرگان بودند اين بچه­اش که يک ساله بود مثلاً می­برد پيش يک پير مرد نود ساله مشايخ بهش اجازه می­داد، آن وقت چون اجازه صغار را اجازه می­دادند قبول می­کردند فقط حق تحديث نداشت تا بالغ بشود بعد از بلوغ آن وقت مثلاً اگر خودش هم هشتاد سال می­شد آن آقا هم پير مرد هشتاد ساله بود اين و لذا مثلاً علو در وقت، الآن شنيدم در عربستان نمی­دانم شيخ عبدالله رُبعی است ربيع است اين الآن اعلی اسناد به بخاری را ايشان دارد زنده است عکسی که من ديدم جوان هم هست نسبتاً خيلی پير نيست شايد پنجاه شصت ساله باشد، ايشان الآن مثلاً مشهور شده که علو اسناد يعنی در زمان ما اعلی اسناد ايشان است، اعلی در به اصطلاح بخواهيد نسبت به بخاری، علو اسناد، قلت واسطه ايشان است اين رسمش بوده خيلی و خود همين تهذيب الکمال زياد موارد دارد، لنا عالياً بعد يک طريقی به قول خودش عالياً از آن راوی نقل می­کند معلوم می­شود تا زمان ايشان هم مسأله اجازه حتی تا زمان ما الآن متعارف بوده آن وقت کسانی بودند که دنبال علو اسناد می­رفتند مثل همين قرب الاسناد حميری، قرب الاسناد و علو الاسناد يکی است يعنی واسطه کم بشود، عمده­ای هم که ايشان دارد همين است مثلاً مرحوم حميری که احتمالاً نزديک سال سه صد باشد از فرض کنيد از موسی ابن جعفر به دو واسطه، از عبدالله ابن حسن جده علی ابن جعفر، موسی ابن جعفر، اين قرب اسناد داشته يا فرض کنيد از امام صادق عن هارون ابن مسلم عن مصعده اين اسنادی، قرب اسنادی به هارون را مرحوم کلينی هم دارد، به اصطلاح ثلاثيات کلينی، که شاگرد ما چاپ کرده، ثلاثيات، علی ابن ابراهيم عن هارون عن مصعده عن الصادق عليه­السلام اين به اصطلاح قرب اسناد کلينی است اين قرب اسنادی که مرحوم ايشان علواً فی الوقف مراد اين است علی ابن محمد زبير قرشی و کان علواً فی الوقف، به تعبيری، بعد از احاديثی که جابر دارد، آخر آن تقدم مال جابرش را بخوان،

س: بعدش جابر نداشت،

س: خب چطور نوشته تقدم،

س: تقدم در علی گفت تقدم،

ج: در علی ابن محمد، ايشان کنيه­اش ابوالحسن، ابالحسن علی ابن محمد ابن زبير، شما

س: ببخشيد،

41: 13

معجم جلد 13 معجم مدخل شماره هشتاد و چهار، سی، علی ابن محمد ابن زبير وقع بهذا ال

55: 13

فی اسناد کثير من الروايات تبلغ ستة و ستين مورداً

ج: همه­اش بيشترش از علی ابن حسن است ايشان، علی ابن حسن ابن فضال پسر و اشکال معروف که به کتاب هست اين است ديگر ايشان از طريق ابن زبير نقل می­کند ابتدا می­کند به اسم ابن فضال عرض کردم اين هم يک فايده ابن فضال در کافی مراد پدر است حسن، اين دوتا با همديگر فرق می­کند، مرحوم کلينی هرجا می­گويد ابن فضال مرادش پدر است مرحوم شيخ می­گويد ابن فضال مرادش پسر است، پدر حسن است، پسر علی است علی ابن حسن، آن وقت يک توضيحاتی من به يک مناسبتی از فهرست بود چه بود يک توضيحاتی که کتب علی ابن حسن پسر خيلی در قم جا نمی­افتد کتب پدر بيشتر جا افتاده، و اين روش و آنچه که ما الآن بيشتر از پسر داريم توسط شيخ است مثل همان بحثی که ديشب کرديم اين انفرادهای شاخه­ای است، جديدی است حالا يادم رفت اسمش را ديشب ببرم به اين مناسبت اين شاخه جديد را مرحوم شيخ می­زند ايشان زياد به اسم ابن فضال شروع می­کند يا علی ابن الحسن می­گويد يا ابن الفضال، ابن الفضال

س: فضيل بود فرموديد ديگر، يکش هم فضيل بود

ج: فضيل نه شيخ نزده، فضيل چون

س: شيخ زياد از فضيل نقل کرده و ديگران کم است

ج: نه چون فضيل مال طبقه اول اصحاب امام صادق است مثل زراره است ديگر از همان درخت را اگر بخواهيم تصور بکنيم آن اول درخت تنه اول درخت هستند اين، فقط فضيل مال بصره است اين­ها مال کوفه، آن وقت اين علی ابن حسن که می­گويد که الآن بيشترش از علی ابن حسن است ديگر شايد،

س: بعد ايشان گفته که عمّن

43: 15

همه­اش علی ابن حسن ابن فضال بعد هم اصلاً ايشان مدخل بعدی که زدند آخر مدخل گفتند اقول هو متحد مع مابعده در مدخل بعدی فرمودند که

ج: ايشان زياد دارند من به نظرم شايد همان لجنه نوشتند، بايد بگويد من بعده، نه ما بعده، زياد تکرار می­شود، ما را در لغت عرب برای غير عاقل به کار می­برد، نيست اين طور همين جلدی که جلوتان هست نگاه بکنيد زياد داريد، هو متحد مع ما بعده، به نظر من شايد توجه نشده مع من بعده بايد بنويسند،

س: براي چه اين­جا گفته، مدخل بعدی گفتند علی ابن محمد ابن زبير القرشی روی عن علی ابن حسن ابن فضال جميع کتبه اين­جا اشاره کردند که خيلی اختصاص داشته باشد، و روی اکثر، اما بحث جابر نيست، در بعدی هم نيست اين­جا روی عنه،

ج: ابن عبدون، بيشتر ابن عبدون است از ايشان،

س: مروی عنه هيچ کدامش چيز نکرده جابر

ج: پس چطور جلد بيست را نوشته تقدم، جلد بيست را دو مرتبه بياور ابن زبير بود نه؟

س: اين­جا بود تقدم اسم لابد نه،

ج: مگر تقدم ترجمه­اش مثلاً، بخوان آن جلد بيست و سه را بخوان دو مرتبه اين را آقای خويي با گفتند اين ابن زبیر عن جابر اين مثلاً علی ابن محمد ابن زبیر است عرض کردم ايشان متوفای سه صد چهل و هشت است، جابر ابن عبدالله انصاری هفتاد و هشتاد است، تصور نفرمودند، اصلاً تصور نفرمودند که اصلاً امکان ندارد چنين چيزی اين مال نا آشنايي بودن است به اسامی، اين شخصی است به نام ابوزبیر به نظرم محمد ابن،

س:

33: 17

بود

ج: نه خيلی

س: در جلد بيست و سه، مدخل پانزده هزار و صد و پنج، گفتند ابن زبیر روی عن جابر و روی عنه ابن جريح، ابن جريح هم نيست اين جريج است، عبدالعزيز ابن جريش فقيه معروف مکه و اين متوفای صد و بيست و شش است اصلاً ايشان چطور ربطش دادش به ابن زبير و از مشاهير اهل سنت است، يعنی آقای خويي متأسفانه، اين ابوالزبير محمد ابن مسلم بياوريد ابوالزبير

س: تقدم بعنوان علی ابن محمد ابن

ج: تقدم با، اصلاً توجه نشده دقت می­فرماييد حالا ابن جريح را خيلی غلط نوشتند اختصاص به ايشان ندارد،

س: ابن جريح همين

ج: بلی ابن جريج است که احتمالاً جرج باشد چون اصل پدرش مسيحی بوده ابن جريج است که فقيه معروف اهل مکه است و از شخصيت­های خيلی معروفی که می­گويند متعه را جايز می­دانست ايشان است و تزوج سبعين امرة متعة، همان ابن جريج است عبدالعزيز ابن جريج، و در روايات آمده که حضرت صادق به يکی از اصحاب فرمودند که برو به طرف ابن جريج آن راجع به متعه بحث دارد، می­گويد رفتم نوشتم يک مقدارش را هم می­گويد، فاملی عليّ من احکام متعه، يک مقدارش امام می­فرمايند صدق، اين حرف­هايش درست است، اين عبدالعزيز ابن جريج است ايشان از ابوالزبير نقل می­کند متوفای صد و ده است ابوزبير، آن از جابر ابن، اصلاً روايات ابوالزبير عن جابر در کتب اهل سنت محل بحث است که اتصال دارد يا اتصال ندارد؟ محمد ابن مسلم تدرس همچون چيز،

س: خود آن روايتی که ما داريم خود جامع الاحاديث از شيخ مفيد در مسائل

14: 19

است آنجا گفتند که

ج: آقای خويي از کجا آدرس دادند، در جلد بيست خب اين روايت را از کجا نوشتند،

س: کافی جزء شش کتاب الطلاق باب الفصل بين من طلق علی غير سنه

ج: همين پس به کافی خورده، روايت کافی اين ابوزبير است ايشان حتماً ابن جريج حديثی را از ابی الزبير عن جابر نقل کرده اين هيچ ربطی به ابن الزبير ما ندارد، اصلاً يعنی خب ببينيد وقتی اين اشکال به نظر من خيلی، يعنی واقعاً کسی که با مقدمات

س: فمن ذلک ماروی ابن جريح اين­جا باز ابن جريح چاپ کرده،

ج: که نوشته؟ اين الآن کتاب فضل است،

س: نه کافی را عرض می­کنم،

ج: کافی نمی­نويسد، اين حتماً مال، وسائل فضل ابن شاذان است عرض کردم يک مقداری اين­ها به، عنوان باب را بگو و قال فضل ابن شاذان

س: باب

10: 20

بين من طلق علی غير سنه و بين مطلقة

ج: بلی اين يک رساله­ای در حدود،

س: بلی رساله فضل است

ج: عرض کردم به­تان حدود سه صفحه چهار صفحه است خيلی قشنگ است خيلی اين قشنگ است حالا اگر بخواهيم بخوانيم می­خواهيد از اولش، خيلی فوائد

س: خود فضل است

ج: بلی خود فضل است اصلاً آن وقت فضل مطلبی را نقل می­کند در اين­جا عده­اش را از اهل سنت می­آورد من جمله اين ابن، به نظرم ابن جريج کتاب الآثار دارد همچو چيزی دارد، يکی ابن جريج عبدالعزيز ابن جريج می­آورد اين رساله می­­خواهی اين، اگر بشود اين باب را از اولش بخوانيد اين خيلی فوائد تاريخی لطيفی دارد، آن فوائدش است که می­گويد يک سنی به من گفت شما می­گوييد اگر طلاق لعده نباشد باطل است چون خدا فرمود طلقوهن لعدهن، از آن ور هم خدا گفته و لاتخرجوهن من بيوتهن اين اگر زن را از خانه بيرون کرد ولو کار حرامی کرده ليکن عده­اش تمام می­شود مثلاً از خانه­اش بيرون کرد پنج ما خب اگر می­گوييد چون نهی آمده پس بايد بگوييد که اين عده هم باطل است عده واقع نمی­شود روشن شد طلقوهن لعدتهن اين معنايش اين است که طلاق شما برای عدی باشد اگر رو عده نبود باطل است چرا طلاق را می­گوييد باطل است اما نمی­گوييد عده باطل است، حالا از خانه­اش بيرون کرد، لاتخرجوهن و لايخرجن اگر از خانه بيرون رفت چرا شما در اين­جا نمی­گوييد که اين­جا عده باطل است بايد برگرده خانه عده بگيرد، با اين­ که اين­جا نهی دارد چرا در آن­جا قائل می­شويد اين خيلی قشنگ است اول رساله بخوانيد،

س: استدلالش هم خوب است

ج: ها! خوب است، اين دقت کرديد، اين وقتی اين شخص می­گويد من فلانی را ديدم بهش گفتم يک جوابی داد که نفهميدم چه گفت؟ گفت فلانی را ديدم گفت ما اصحاب حديث هستيم حديث ما اين جور آمده اين خيلی لطيف است آن وقت فضل در اين­جا وارد اين بحث می­شود بحث اجتماع امر و نهی، نهی در عبادت را مطرح می­کند،

س: اولين بار طرح اين مسأله اين­جا باشد

ج: طرح اين دو سه صفحه نوشته خيلی قشنگ است انصافاً و اين دوتا را جدا می­کند که فرق است بين نهی در عبادات و بين، يا معاملات و بين مسأله به اصطلاح مسأله اجتماع امر و نهی، اصلاً فرق اين دوتا با همديگر، نه در عبادت مقتضی فساد است، اما اجتماع امر و نهی را قبول می­کند يعنی اجتماع می­آيد اگر اين دوتا باشد يعنی هم امر باشد هم نهی آن­جا عمل باطل نمی­شود ايشان از اين راه وارد می­شود مثلاً مرحو سيدمرتضی دويست سال بعد از فضل تقريباً ايشان اين دوتا را يکباب قرار داده ما الآن در حوزه­ها چون کفايه هم هست، آقای خويي، آقای حکيم همه­شان نوشتند ديگر، دو بابش کردند، بحث اجتماع را با بحث نهی، مرحوم فضل از اول، ايشان متوفای دويست و شصت است از زمان،

س:

18: 23

کردند در اولش هم کل زحمت کشيدند که اين چه ارتباطی

ج: آها! دقت کرديد اين را مرحوم فضل دارد، خيلی عجيب است هزار و دويست سالی قبل انصافاً خيلی قشنگ نوشته آن وقت آن­جا می­گويد و ايضا روی ابن جريج عن ابی الزبير عن جابر اين حديث اهل سنت است اصلاً ربطی به ابن زبير ما ندارد اصلاً، فضل متوفای دويست و شصت است اصلاً ربطی به ابن زبيری که سه صد و چهل و هشت است ربطی به آن، اين سرش چه بود؟ چون آقای خويي آشنا نبود با اصطلاح اهل سنت

پس: بالاخره اين روی عن ابی الزبير بالاخره کدام ابی الزبير است؟

ج: همان­که شاگرد جابر، جابر ابن عبدالله انصاری، ابن جريج همان فقيه، فقيه مکه است ديگر اصلاً ربطی به علی ابن محمد ابن زبير قرشی ندارد،

س: که قرن چهارم است

ج: چهارم است، سه صد و چهل و هشت، اصلاً هيچ ربطی به او ندارد،

س: ابن جريج را حالا آن عهد

ج: صد و بيست و شش زمان امام صادق، اصلاً امام صادق گفت برو پيش ابن جريج راجع به متعه ايشان صحبت می­کند نوشته بنويس آور پيش امام فرمود صدق، اين مطلبش درست است، هست در روايتی همين در وسائل هم هست، حالا شما ابوزبير را بياوريد محمد ابن مسلم تدرس به نظرم تدمر، تدرس،

س: کافی نخوانم روايتش را پس

ج: نه ديگر

س: اين دفعه ديگر

45: 24

ابی زبير

ج: معلوم شد آن عنوانی که آقای خويي زده در جلد بيست و سه اين باطل است

س:

54: 24

مسلم را می­خواهيد

ج: نه روايت چيز را می­خواهی بياور، از تهذيب الکمال شرح حال ابوالزبير محمد ابن مسلم را،

س: تهذيب چيز است،

ج: روايت هست يعنی روايت ابوالزبير عن جابر هست پيش اهل سنت مسلم نقل کرده يا بخاری؟ الآن در ذهنم نيست می­دانم در اهل سنت از سابق آن چهل و خرده­ای سال قبل آخر نجف بوديم اين مناقشات اهل سنت را ديدم يکی از اسانيدی است که محل بحث آن­هاست مثل بحثی که ما روی سند ابن فضال داريم به خاطر ابن زبير، ما هم داريم همين بحث را که آيا سند درست است يا نه؟ آنها روی ابوالزبير بحث دارند، حالا می­خواهی بياور تهذيب الکمال

س: در مسند احمد

ج: عن جابر

س: الآن عن جابر عن عمر

33: 25

شش است، هفت هشت، زياد است

ج: و يک نکته ديگر هم حالا گفتند انصافاً در مسند احمد ديدم مقدار زيادی از مسند جابر خوب است احاديثش قشنگ است انصافاً انصافاً بينی و بين الله اين احاديث را قشنگ آوردند از جابرش را قشنگ آمده، به نظر من حتی از مسند عبدالله ابن عباس هم قشنگ­تر است،

س: هم

ج: خيلی

س: خيلی زياد دارد

ج: نه زياد دارد،

س: پس احاديثش زياد است ابی الزبير عن جابر

ج: متعارف است اصلاً پيش شان،

س: در مسند عمر در مسند عبدالله ابن عمر بود، در مسند ابی سعيد خدری بود مسند خودش هم که هست مسند خود جابر هم که هست

ج: خيلی، زياد دارد عن جابر

س: رساله قبل از مسند خود، در خود مسند جابر هم ابی الزبير در خيلی

ج: ابوالزبير محمد ابن مسلم تدرس، تدمر همچو اسمی

س: اصلاً يک جزء نوشتند احاديث ابی الزبير

ج: عن جابر

س: عن بلی عن جابر

ج: اصلاً اين عرض کردم

س: بخاری هم عملاً سه­تا

ج: خيال می­کردم بخاری نداشته باشد،

س: چهار، پنج­، شش­تا نمی­دانم زياد است در بخاری هم زياد است

س: يعنی اصل بر اين بوده از جابر نقل کند

ج: بلی معروف است ديگر اين متوفای صد و ده است عرض کردم، اصلاً تهذيب الکمال را بياور شما

س: الآن می­آورم، فقط تعدادی که

ج: نه اين اصلاً اصلاً مطلب، يعنی الآن معلوم شد که اصلاً اين احتمالی که ايشان دادند اقول ايشان خيلی در فنش خيلی دور از، اين چه شده؟ حالا اشکال بر ايشان وارد نيست چون ايشان در ذهنش نبوده که يک ابوالزبير عن جابر وجود دارد، ذهن ايشان همه با ابن الزبير علی ابن محمد ابن زبير ذهن با او مشوش است حالا اين دوتا با همديگر چقدر تفاوت زمانی دارد اصلاً امکان ندارد چنين چيزی دقت می­فرماييد اينی که من عرض کردم چون اين مثال در ذهنم بود می­خواهم، محمد ابن مسلم تدرس است تدمر است همچو

س: محمد ابن مسلم مکی معروف است

ج: نه يک چيز ديگر هم دارد جدش، محمد ابن مسلم ابن تدرس، تدمر همچو اسمی دارد

س: اگر باشد تدمر، تدرس است

ج: تدرس است می­گويم يک چيزی دارد حالا

س: زبير مکی محمد ابن مسلم تدرس مولی حکيم ابن جزام

ج: حُکيم ابن حزام

س: اين­جا دارد جزام

ج: اشتباه است

س: بايد حتماً

ج: نه حُکَيم است پسر دايي حضرت خديجه است ديگر پولدار معروف مکه آن است اصلاً اين شعر هم مال همان است ديگر راجع به آن است فما رجعت بخائبه رکابو، اذا کان حکيم ابن حزام منتهاه، اين اصلاً معروف بود در پولداری جزو مثل حضرت خديجه جزو پولدارهای بسيار معروف مکه است،

س: مولا

ج: حکيم ابن حزام،

س: وسطی قرشی از تابعين کثير الحديث تابعين چون شاگر عمده­اش همين جابر است، آن وقت يک جزئی دارد به نظرم اشکال­شان در اين­که آيا اين نوشته از او نوشته يا نه؟ سماع دارد يا ندارد؟ به نظرم يک اشکال معروفی دارند احاديث ابوالزبير و لذا آنجايي که سماع می­گويد قبول می­کنند يک اشکالی دارد در حديثش عن جابر يعنی کسی که با احاديث اهل سنت اجمالاً آشنا باشد می­داند اين سند يک سندی،

س: تدليس دارد بلی

ج: بلی

س: شبهه تدليس دارد

ج: بلی شبهه تدليس دارد، می­گويند

س: يدلس

ج: بلی آقا

س: يدلس

ج: بلی و لذا هم اگر بخاری نقل بکند می­گويد سمعت اگر گفت سمعت جابر قبول می­کنند عن جابر قبول نمی­کنند عن جابر قبول نمی­کند دقت فرموديد وقتی در کسی شبهه تدليس بود اصطلاحاً در اهل سنت آقايون را من ديدم بعضی از اين آقايون مشاهر نوشتند اين آقا مدلس بوده يعنی دروغگو يعنی کذاب بوده، ملتفت نشده تدليس دروغ نيست، تدليس،

8: 29

ماشئت که ما الآن می­گوييم آن بازيگری است مثلاً فريب کاری است، تدليس يعنی، اين تدليس در اصطلاح محدثين در سايه راه رفتن است مرادشان دلس يعنی تاريکی، در تاريکی، مثلاً من نقل می­کنم می­گويم آقای خويي اين طور فرمود شما خيال می­کنيد من چون هم عصر آقای خويي بودم از ايشان نقل، از من می­گويند خودت شنيدي می­گويم نه من از آقای مثلاً فلان شنيدم از آقای خويي، اين را می­گويند و لذا افرادی که مدلس اند تعبيرشان اين است: صرّح بالسماع فزالت شبهة التدليس يعنی اگر گفت سمعت جابر قبول می­کنيم اگر گفت عن جابر قبول نمی­کنيم شبهه تدليس، اين آقايون ما چون با اصطلاح آشنا نيستند خيال می­کنند يدلس يعنی دروغ می­گويد خب نمی­شود بخاری از اين دروغ گفت يا نه؟ تدليس يعنی اين، ممکن است از جابر نقل بکند اما در واقع از او نبوده به واسطه بوده اما اسم واسطه را نبرده اما واسطه هم ثقه بوده نه اين­که حالا از يک کذابی نقل کرده،

س: اين داستان را مشکلش اصلاً نوشته، سعيد ابن ابی مريم عن الليث ابن سعد قدمت مکه فجئت ابالزبیر فدفع الیّ کتابين

ج: ببينيد نوشته

س: فانقلبت بهما ثم قلت فی نفسه

ج: انقلبت برگشتم يعنی کتاب را گرفتم در آمدم از مکه بهما

س: لو عاودته فسئلته هل سمع هذا کله من جابر فقال منه ما سمعت و منه ما حدثت عنه، يا منه حَدثت عن

ج: نه حُدثت عنه به من گفتند،

س: فقلت له اعلم لی،

ج: اعلم يعنی علامت بگذار چون الآن رسم نيست، اعلم علی احاديث يعنی رو حديث، ما حالا مثلاً خط قرمز می­گذاريم اين علامت، يک علامت بگذار که اين­ها سماع است اينها مثلاً غير سماع است از آن نيست اين شبهه جابر اين است عرض می­کنم اصلاً اين بحثی دارد در اهل سنت ابوزبير اصلاً محل بحث است بلی بفرماييد،

س: بعد می­گويد فاعلم در آن­که گفته، اين در تهذيب الکمال در خود چيز بود،

ج: محمد ابن مسلم تدرس المکيه،

س: فقط در آن يک چيزی دارد، فی اسناده الی چيز تدليس که احتمالاً همين است اشاره به همين است،

ج: بلی اين معروف است عرض کردم يک بحثی است اصلاً در بين اهل سنت ابوالزبير عن جابر بحثی که در کتب ما معروف است ابن الزبير عن فضال پسر، آنی که پيش ما هست اين است روشن شد، يعنی سند شيخ ابن عبدون از ابن الزبير عن ابن فضال پسر، اين درش بحث کرديم، ما يک بحث داريم آن­ها يک بحث دارند، اصلاً ربطی هم بهم کلاً نداريم،

س: ان البقر تشابه

ج: علی ای حال، نه می­خواستم مثال بزنم که گاهی يک شخص بزرگ، عرض کردم من خدای نکرده نمی­خواهم ولی بعضی­ها هستند خيلی بی ادب اند تند می­شوند که اين اشتباهی به اين واضحی، ليکن اين مال آشنا نبودن با به اصطلاح رجال است يعنی منشأ اشتباه

س: می­اندازد گردن همان مستنسخ­ها،

ج: مستنسخ­ها، ملتفت شديد چه می­خواهم بگويم، تصادفاً اقول دارد به نظرم مال خود آقای خويي است

س: دوتا چيز لطيفی اين­جا دارد، دوتا تعبير ديگر هم که دارد يکی اين­که و بلغنی اين در تهذيب التهذيب آمده و بلغنی عن يحيي ابن، از ابن سعد نقل کرده که گفته بلغنی عن يحيي ابن معين انه قال استحلف الشيبه ابالزبير بين الرکن و المقام انک سمعت هذه الاحاديث من جابر، فقال الله انی سمعتها من جابر يقول ثلاثه،

ج: معلوم می­شود شيبه يا چيز

س: شيبه نوشته، شعبه ننوشته

ج: شعبه بايد باشد

س: بايد شعبه باشد

ج: شعبه

س: چون قبلش می­گويد ترکه لشئ زعم انه رآه فعلو فی معاملته که می­گويد بعضی­ها کم و زياد کرده بود،

ج: شعبه چون عرض کردم اولين کسی است در اهل سنت که بحث رجال را شروع می­کند،

س: خب ابن معين را نسائی و اين­ها توثيق کردند

ج: نه توثيق کردند ليکن می­گويد شبعه بهش گفتم در حجر، استحلفه يعنی قسمش داد،

س: بلی ديگر

ج: قسم بخور که تو خودت شنيدی، اين معلوم شد اتهام چيست؟ اتهام ايشان در اين­که از جابر شنيده يا برايش نقل شده شبهه تدليس،

س: يک جرحی هم برای ايشان دارد که حاجی آقا فرمود جزء الفاظ جديد جرح باشد می­گويد و قال ابن عيينه کان ابوالزبير عندنا بمنزلة خبز الشعير اذا لم نجد عمرو ابن دينار می­گويد جو بوده

ج: اصطلاحاً يعنی جو بود پيش آن، علی ای حال روشن شد يعنی به نظر من ديگر کامل،

س:

41: 33

در خيابان کفشی بود

س: جرح جديدی است

ج: به نظر من، خود شعبه نمی­دانم چرا بد عبارت هست؟ خود شعبه اين در ابان دارد، در ميزان الاعتدال در باره ابان، لان اشرب من بول حمار احبّ الیّ من ان اروی عن ابان، همين هم مال شعبه است اين اولين شخصی است از علمای، که اين تقريباً معاصر امام کاظم است صد و شصت و يک است به نظرم وفاتش، از سال­های صد و سی و چهل ديگر بحث­های اهل سنت در توثيق و اين­ها شروع می­شود ابتدايش ايشان است از زمان امام صادق تا آن وقت اصلاً بحث­های رجالی نبود، از نيمه­های قرن دوم اين بحث­های رجالی شروع می­شود که ابتدا، و لذا هم شعبه می­گويد بهش گفتم می­گويد نه، سه مرتبه قسم خورد که من خودم شنديم فحلف الله الله الله سه مرتبه ليکن اين روشن شد اجمالاً برايتان، حالا من چون سابق ديده بودم بحث­هايشان را ديده بودم معلوم شد که اين يک بحث خاصی است روشن، اين کلام را هم فضل ابن شاذان از ابن جريج عن ابی الزبير عن جابر آورده، اصطلاحاً ما می­گوييم احاديث جدلی يُحتج عليهم نه يُحتج بها، آقای خويي ملتفت نشده در کافی چه بوده؟ خيال کردند در کافی يک حديث، اصلاً کافی از ابن زبير هم نقل نمی­کند، چون خود کلينی متوفای سه صد و بيست و نه است ابن زبير صد و چهل و هشت است، اصلاً کافی کلاً از ابن زبير نقل نمی­کند نه ابوالزبير دقت توجه نفرمودند ايشان، اگر ايشان حواسشان بوده که فضل نوشته فضل هم اصلاً دويست سال، تقريباً صد و هشتاد سال قبل از ابن زبير مرده فوت کرده، فوتش صد و ده دوازده سال قبل از ابن زبير است توجه نشده به مطلب، علی ای حال عرض کردم اگر احاديث اين­ها در کتاب ما هست يک مقدارش مال فضل است للاحتجاج عليهم، لا للاحتجاج بها، برهانی نيست جدلی است، دقت فرموديد و ايضا روی عبدالعزيز ابن جريج عن ابی الزبير عن جابر حالا در کافی اشتباه چاپ شده باشد عن ابن الزبير عن جابر آقای خويي هم در ذهنش چون در ابن الزبیر بوده علی ابن محمد بوده فرمودند ايشان آن آقاست، ديگر من هم خسته شدم و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.